

نقد استدلال محقق خوئی در عدم امکان تصویر جزء مستحبی در نماز مبتنی بر دیدگاه

امام خمینی

حسین حاجی زاده^۴

حسین اکبریان^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳

چکیده

جزء مستحبی در نماز یکی از مباحثی است که در علم فقه و ذیل مطالب خلل صلاة از آن بحث می‌شود. عده‌ای همانند محقق خوئی بر این نظر هستند که جزء مستحبی در نماز امکان ندارد و استدلالی همانند قانون تشخیص برای آن مطرح کرده‌اند. از طرفی فقهایی همانند امام خمینی این نظر را قبول نداشته، معتقدند: جزء مستحبی امکان دارد و می‌توان در بحث خلل از آن بحث نمود و حکم شرعی را برای آن استنباط نمود. ایشان، اشکال عدم تفکیک ماهیت حقیقی از اعتباری و عدم فهم درست از قانون تشخیص و همچنین عدم فهم صحیح و کامل از اشکال ماهیت اعتباری را بر این نظر محقق خوئی وارد می‌دانند. به طور کلی اشکال این نظریه محقق خوئی را در عدم تلقی کامل و صحیح از مبانی فلسفی دانست که این، خود تأثیر فلسفه در فقه را آشکار می‌کند. این پژوهش که با روش تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است، به تحلیل نظرات این دو فقیه ارجمند، در تصویر جزء مستحبی نماز پرداخته است.

کلیدواژگان: تصور جزء مستحبی، محقق خوئی، امام خمینی، مرکب اعتباری، قانون تشخیص.

^۴ دانش پژوه سطح سه حوزه ی علمی ی قم، موسسه امیرالمومنین، ۰۹۳۸۱۸۸۹۳۳۶hz@gmail.com.

^۵ دانش پژوه سطح سه حوزه ی علمی ی قم، موسسه امیرالمومنین.

خلل یکی از مسائل مهمی است که اندیشمندان عرصه ی فقهات در باب صلاه پیرامون آن به بحث و گفتگو می پردازند. اقسامی را برای آن در نظر گرفته و بعد حکم شرعی هر یک از اقسام را بیان می کنند. اقسامی از قبیل خلل عمدی، سهوی، اضطراری، اکراهی، و چه به زیادت و چه به نقص و همچنین خلل به جزء رکنی باشد یا غیر رکنی، و یکی از اقسام خللی که بیان می کنند، بحث خلل به جزء مستحبی است (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی مع تعلیقات، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۶۹۱). برای بیان حکم شرعی مساله ای، در مرحله ی اول باید به این نکته توجه نمود که آیا چنین شیء متصور هست یا خیر، و بعد از لحاظ این مطلب باید به سراغ حکم شرعی آن مساله رفت. در مورد جزء مستحبی نیز همین مراتب باید طی شود؛ یعنی در رتبه ی نخست باید بررسی نمود که آیا می توان جزء مستحبی در مورد واجبی همانند نماز متصور شد یا خیر؛ که با بیان هر جواب مسیر متفاوتی طی خواهد شد.

در این میان بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. از میان اندیشمندان به بیان و مقایسه ی نظر محقق خوئی و نقد ایشان به وسیله ی دیدگاه امام خمینی پرداخته خواهد شد. پس سوال اصلی از این قرار است که نقد امام خمینی پیرامون استدلال محقق خوئی در عدم تصور جزء مستحبی چیست؟ که برای رسیدن به پاسخ به این سوال سوالات فرعی پیش رو باید پاسخ داده شود؛ نظر و استدلال محقق خوئی چیست؟ نظر امام خمینی پیرامون این مساله چه می باشد؟ پژوهش حاضر کار تازه به شمار می آید؛ زیرا با توجه به تبعی که صورت گرفته است مقاله ای پیرامون مساله ی مذکور یافت نشد هر چند که می توان از مقاله جزئیت عمل استحبابی در واجبات (پورصدقی، فقه و اجتهاد، ۱۳۹۵) را مرتبط با این مساله دانست ولی از چند جهت نوشته ی حاضر متفاوت و دارای نوآوری است؛ اولین جهت تمرکز پیرامون نظر دوتن از اعلام و جهت بعدی را می توان نقد نظر محقق خوئی با نظرات امام خمینی دانست و همچنین نشان دادن اهمیت مبانی فلسفی فقیه در ارایه ی نظرات فقهی است.

نوشته پیش رو ابتدا به بیان استدلال محقق خوئی در مورد جزء مستحبی پرداخته است و در ادامه به نقد این استدلال با توجه به مبانی حضرت امام خمینی قلم زده شده است. در پایان نیز به جمع بندی مطالب همت گمارده شده است.

۱. استدلال محقق خوئی

محقق خوئی یکی از فقیهانی است که در مورد تصور جزء مستحبی در صلاه قایل به عدم امکان تصور جزء مستحبی می باشند. ایشان خلل را شامل جزء مستحبی نمی دانند زیرا می فرمایند که نمی توان جزء مستحبی

را تصور نمود، عبارت ایشان بدین صورت است: «أما في الجزء الاستجابي فلا موضوع لهذا البحث، إذ لا وجود له كي تتصور فيه الزيادة أو النقص. موضوعي برای بحث در مورد جزء مستحیی در صلا و وجود ندارد زیرا اصلاً جزء مستحیی وجود ندارد که بخواهد تصور زیادی یا نقص در مورد آن صورت بگی‌رد (خویی، موسوعه الامام الخویی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۸، ص ۳).

استدلال ایشان بر این مطلب، متشکل از سه مقدمه ی ذیل می باشد:

مقدمه اول: وجود، ملاک تشخیص است

به صورت کلی دو ظرف را می توان برای موجودات عالم در نظر گرفت؛ عالم ذهن و عالم عین یا خارج. آن مطلبی که میان این دو ظرف، تمیز می دهد نحوه تحقق موجودات در آن هاست. در عالم ذهن می توان کلیت را جا داد و در آن جا تصور کلیات نیز کرد همانند انسان که خود طبیعتی است برای مصادیق بی شمار انسان، ولی در عالم خارج بدین شکل نیست و هر آن چه در عالم خارج هست متشخص است و نمی توان طبیعتی صرف پیدا نمود (طباطبایی، نه‌ایة الحکمه، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۱۲۵).

مراد از تشخیص یعنی آنکه قابلیت صدق تنها بر یک فرد داشته باشد و نتوان آن را برای مصادیق بی شماری تطبیق داد. به عنوان مثال وجود زید را نمی توان برای وجود عمر در نظر گرفت. سوالی که در این جا مطرح است پیرامون ملاک تشخیص است و به عبارت دیگر چه شیء ای سبب تشخیص پیدا کردن شیء می شود که دو دیدگاه می توان برای این مطلب ذکر کرد؛ عده ای اعراض را تشخیص بخش طبیعت می دانند و عده ای دیگر برای «وجود» چنین شأنتی قایل هستند.

طبق نظر صحیح فلاسفه آن چیزی که تشخیص هر چیزی به اوست «وجود» است (طباطبایی، بدایة الحکمه، ۱۴۱۴ق: ص ۶۵)، در این مساله هم فرقی بین وجود جوهر و غیر جوهر یعنی اعراض نمی باشد هر چیزی بالذات وجود خودش متشخص است و نمی تواند به وجود دیگری متشخص باشد و همچنین همین تشخیص بخش، تمایز را هم در میان موجودات تحقق می بخشد.

محقق خوبی توضیح تشخیص به وسیله ی وجود را این چنین بیان می کنند:

« وهو أن كل وجود سواء أكان جوهرًا أم عرضاً متشخص في الخارج بذاته، فلا يعقل أن يكون متشخصاً بوجود آخر، وذلك لما عرفت من أن الوجود هو نفس التشخص وأن التشخص كل شيء به، فلا يعقل أن يكون تشخصه بشيء آخر أو بوجود ثانٍ، وإلا لدار أو تسلسل (خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۱۹۸)؛ یعنی: وجود هر چیزی مختص به خود اوست، با توجه به همین مطلب دیگر نمی توان تشخیص وجودی را به وسیله وجود دیگری تامین نمود. با توجه به این مطلب جوهری وجودی دارد که اختصاص به خود

او دارد و دیگر نمی‌توان از اعراض برای تشخیص وجود جوهر بهره برد و همین مطلب هم در مورد اعراض صدق می‌کند.

با توجه به این نگاه این فقیه مقدمه‌ی دوم شکل می‌گیرد که فرقی بین طبیعت و فرد طبیعت نمی‌باشد که در مقدمه‌ی دوم به تنقیح آن پرداخته می‌شود.

مقدمه دوم: فرقی بین طبیعت و فرد طبیعت نمی‌باشد.

همانطور که در مقدمه‌ی اول منقح شد ایشان تشخیص را به وجود می‌داند که در جای خود نکته‌ی درستی است. مولود این نگاه، مسأله‌ی عدم فرق بین طبیعت و فرد طبیعت می‌باشد؛ زیرا از آن جهت که تشخیص به وجود است و نه شیء دیگری، لذا فرد همان طبیعت است البته طبیعتی که به آن وجود اضافه شده است. به عبارت دیگر دو عنوان هست؛ طبیعت و فرد، و این دو عنوان به معنای دو شیء بودن نیست بلکه بدین معناست که یک طبیعتی که وجود پیدا کرده است فرد محقق شده است.

به نظر می‌رسد بیان این مطلب در قالب مثال بهتر بتواند مطلب را تبیین کند. طبیعتی است به نام انسان که فردی از آن به نام زید تحقق پیدا کرده است. اما این فرد در واقع همان طبیعت است ولی وجود که تشخیص به اوست به طبیعت ملحق شده است ولیکن فرقی بین فرد و آن طبیعت وجود ندارد زیرا تشخیص به فرد است و شیء از خارج به آن ملحق نشده است که بخواهد فرد به وسیله‌ی آن شیء ایجاد شود که ریشه‌ی این مطلب هم در مقدمه‌ی اول است که بیان شد زیرا هر کدام وجود مستقل و جدای از خود را دارند که نمی‌تواند دو وجودی که از هم متمایز هستند تشخیص دیگری را تبیین کند.

این فقیه بزرگوار چنین بیان می‌کند که:

«و هذا من غیر فرق بین جزء الطبیعة و جزء الفرد، إذ لا یزید هو علیها إلّا یاضافة الوجود، ففرد الطبیعة لیس إلّا الطبیعة الموجودة بعینها، ولا یزید علیها من حیث کونه فرداً لها بشیء أصلاً، هیچ فرقی بین جزء الطبیعة و جزء الفرد نیست زیرا فرد هیچ مطلب اضافه‌ای نسبت به طبیعت ندارد مگر وجود پس فرد الطبیعة نیست مگر طبیعت که به عین طبیعت موجود است پس فرد هیچ زیادی نسبت به طبیعت ندارد که فردی برای آن باشد» (خویی، موسوعه الامام الخویی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۸، ص ۳).

یا در عبارت دیگری ایشان می‌فرماید: «فلا يتصور التفکیک بفرض شیء جزءاً للفرد وعدم کونه جزءاً للطبیعة كما لا یخفی. و علی الجملة: فالجزئیة تساق الوجوب، ولا تکاد تجتمع مع الاستحباب. فالجزء الاستحبابی غیر معقول. پس نمی‌توان تصور نمود که شیء جزء الفرد باشد ولی جزء برای طبیعت نباشد (خویی، موسوعه الامام الخویی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۸، ص ۳).

مقدمه سوم: اعراض خارج از حقیقت فرد هستند

ایشان با توجه به همان زاویه نگاهی که به تشخیص وجود دارند در مورد ملابسات و خصوصیات که با افراد تلاقی واقتران دارند چنین می‌فرماید: «و أما سائر الملابسات والخصوصیات التي تقترب بها الأفراد مما یوجب المزیة أو النقیصه أو لا یوجب شیئاً منهما فهی خارجة عن حقیقة الفرد، کخروجها عن نفس الطبیعة، وإنما هی من العوارض اللاحقة للأفراد کقصر زید وطوله وسواده وبیاضه ونحو ذلك، فإنها غیر مقومة لفردیته للإنسان، كما أنها غیر دخیلة فی الطبیعة نفسها» (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۱۹۸).

ملابسات و وجوداتی که همراه افراد می‌باشند ممکن است موجب مزیت یا نقصی در فرد شوند خارج از حقیقت فرد هستند. به عبارت دیگر زیدی که در خارج تحقق دارد دارای نفس طبیعت انسان است و همچنین دارای اعراضی از قبیل کم و کیف و این و... می‌باشد، همه‌ی این‌ها یعنی اعراض خارج از حقیقت انسان می‌باشند و هر کدام وجود خاص به خود را داشته و تشخیص به نفس خود دارند و هیچ کدام از آنها در تشخیص طبیعت انسان نقشی ندارد.

البته ایشان معترف به این مطلب هستند که وجوداتی که ملازم با طبیعت می‌باشد قابل انفکاک نیست. زیرا نمی‌توان در عالم خارج طبیعت صرفی را پیدا نمود که به همراه اعراض نبوده و هر آنچه در عالم عین محقق است به همراه ملابسات و وجودات عرضی است که این از خصوصیات عالم خارج است.

۲.۱. شاهد تاثیر دیدگاه محقق خویی نسبت به تشخیص

شاهد بر تاثیر نگاه این چنین، محقق خویی به تشخیص را می‌توان در نقد ایشان بر محقق نائینی در ثمره‌ی بحث اجتماع امر و نهی مشاهده نمود. مرحوم نائینی ثمره‌ی بحث تعلق امر به طبایع یا فرد را در مساله‌ی اجتماع امر و نهی می‌دانند، محقق خویی کلام استاد خود این چنین نقل می‌کند:

وعلی هذا فتظهر الثمرة بین القولین فی باب اجتماع الأمر والنهی، وذلك لأنه علی القول بتعلق الأوامر والنواهی بالطبائع دون الأفراد، ففي مورد الاجتماع كالصلاة فی الدار المغصوبة مثلاً لا یسرى الأمر من متعلقه وهو طبیعة الصلاة إلى متعلق النهی وهو الغصب ولا العکس، لفرض أنهما طبیعتان مستقلتان غایة الأمر أن کل واحدة منهما مشخصة للآخری فی مورد الاجتماع، وقد عرفت أن الأمر والنهی لایسریان علی هذا القول إلى مشخصات متعلقهما. فإذن لا مناص من القول بالجواز فی تلك المسألة.

وأمّا علی القول بتعلق الأوامر والنواهی بالأفراد دون الطبائع فلا مناص من الالتزام بالقول بالامتناع فی تلك المسألة، وذلك لفرض أن الأمر علی هذا القول متعلق بالصلاة مع مشخصاتها، والمفروض أن الغصب فی مورد

الاجتماع مشخص لها، فإذن يكون متعلقاً للأمر، والحال أنه متعلق للنهي أيضاً، فيلزم عندئذ اجتماع الأمر والنهي في شيء واحد وهو محال، ضرورة استحالة كون شيء واحد مأموراً به ومنهياً عنه معاً.

به طور خلاصه محقق نائینی ثمره را بدین شکل ذکر می کند که اگر کسی قایل به تعلق امر به طبایع باشد، باید قایل به جواز در مساله ی اجتماع امر ونهی شود زیرا هر کدام از طبایع مستقل هستند و هیچ یک به دیگری سرایت نمی کند ولی اگر کسی قایل به نظر دوم شد در این صورت چاره ای از اعتقاد به عدم جواز اجتماع امر ونهی ندارد زیرا امر در این فرض به صلاها به همراه مشخصات و خصوصیات تعلق گرفته است که یکی از این خصوصیات غضب است ونهی هم به همین شکل، با توجه به این مطلب چاره ای از اعتقاد به امتناع اجتماع امر ونهی نیست (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۱۹۷).

اما علامه خویی این مطلب را صحیح نمی داند زیرا ایشان معتقدند که محقق نائینی دچار غفلت شده است به سبب آنکه تشخیص به وجود است وبقیه ی ملازمات و خصوصیات جزء مشخصات آن طبیعت نمی باشند در این صورت هر چند آن طبیعت به همراه آن خصوصیات می باشد ولی آنها خارج از حقیقت وجود طبیعت می باشد. با توجه به این حرف چه قایل به تعلق امر به طبایع یا فرد شدن تاثیری در بحث اجتماع امر ونهی دارد زیرا در هر صورت خصوصیات وملابسات خارج از حقیقت طبیعت هستند و اختلال در تعلق امر یا نهی به آن ایجاد نمی کند (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۲۰۱).

۳.۱. جمع بندی عبارات محقق خویی

با توجه به مقدمات سه گانه وشاهدی که بیان شد لازم است از کنار هم قرار دادن آن مقدمات به محتوا ومضمون اصلی کلام ایشان رسید. محقق خویی با توجه به نگاه فلسفی که در بحث تشخیص داشته وبر این نظر شدند که اصالت با وجود وهمچنین تشخیص هر شیء ای وهر موجودی با وجود است واین تشخیص ذاتی است،ومراد از ذاتی آنست که از شیء دیگری گرفته نشده است.وثمره ی آن تشخیص ذاتی، تمایز ذاتی است. وهمچنین ثمره ی تشخیص ذاتی وجود آنست که فرد آن طبیعت هیچ فرقی با خود نداشته باشد، زیرا فرد، همان طبیعت به همراه وجود است،ودیگر نمی توان تشخیص بخش آن طبیعت را که منجر به ایجاد فرد شود، اعراض وخصوصیات وملابسات و وجودات دیگر دانست البته هر چند آنها قابل جدایی از آن طبیعت نیستند ولی تاثیری در تشخیص وجزئی شدن آن طبیعت ندارند،ایشان در این باره چنین بیان می کنند: ومن ذلك يتبين أن إطلاق المشخصات على تلك الأعراض الملازمة له خارجاً مسامحةً جداً، لما عرفت من أنها لا تعقل أن تكون مشخصات لوجود الجوهر أصلاً، بل هي وجودات ملازمة له في الخارج فلا تنفك عنه (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۱۹۹).

صریح بیان می‌کنند که اطلاق مشخصات به این عوارض، از باب تسامح است و نمی‌توان آنان را اشیائی دانست که سبب تشخیص طبیعتی شوند.

اگر از زاویه‌ی نگاه این فقیه به مساله این چنین نظاره شود، نتیجه‌ی حاصله عدم امکان تصویر جزء مستحبی در نماز خواهد بود. همانطور که بیان شد در مرحله‌ی اول برای بیان حکم شرعی مساله، در ابتدا باید تصویر نمود. و در صورت عدم تحقق این تصویر، بیان حکم شرعی معنا ندارد و به اصطلاح منطقیین «ثبت العرش ثم انقش» اول باید موضوعی باشد تا بعد بتوان حکم آن را بیان نمود.

علت عدم تصویر جزء مستحبی در نماز آنست که صلاه طبیعتی است که امر به انجام آن شده است، و فردی از افراد طبیعت، در خارج محقق می‌شود که این فرد ملازم با عوارضی است. پس طبیعتی تحقق دارد و فردی از آن طبیعت.

جزء مستحبی دو فرض می‌توان برای آن در نظر گرفت: فرض اول آنست که جزء مستحبی طبیعت صلاه باشد، و فرض دوم جزء مستحبی، فرد صلاه باشد.

اما بررسی فرض اول: در طبیعت صلاه نمی‌توان جزء مستحبی فرض نمود زیرا در این صورت جزء ماهیت صلاه خواهد بود. یعنی ماهیت تشکیل شده از آن جزء به اضافه‌ی اجزاء دیگر که در این صورت خروجی آن، تقوم پیدا کردن ماهیت به اجزاء است که در صورت نبود آن اجزاء، ماهیت و طبیعتی نباشد که این معنا با استحباب سازگاری ندارد به سبب آنکه استحباب یعنی اگر هم نباشد اختلالی در نماز و طبیعت ایجاد نمی‌شود. و اما فرض دوم باید گفت همانند احتمال اول نمی‌توان تصور جزء مستحبی برای فرد صلاه نمود. زیرا همانطور که محقق خوبی بیان نمودند فرد فرقی با طبیعت ندارد پس هر آنچه در فرد هست در طبیعت هم هست پس نمی‌توان جزئی در صلاه پیدا نمود که در طبیعت نباشد که بتوان به وسیله‌ی آن فردی را ایجاد نمود که دارای جزئی باشد که ربطی به طبیعت نداشته باشد. با توجه به این مطلب باز هم تقوم ماهیت و طبیعت و فرد به اجزاء می‌باشد که با نبود آنها طبیعت و فرد به هم می‌ریزد و از بین می‌رود و با بودن آنها طبیعت و فرد شکل می‌گیرد.

همچنین ملابسات و خصوصیات که همراه نماز می‌باشد دیگر جزئی برای فرد صلاه نمی‌باشند زیرا فرد تشخص خود را از وجود طبیعت می‌گیرد و نیازی برای تشخص به ملازمات ندارد هر چند که قابل انفکاک نیستند و هر کدام از آنها وجودی مستقل و بذاته دارند. پس وجود دیگر نمی‌تواند تشخص بخش دیگری باشد. ایشان به صراحت همین مطلب را ذکر می‌کند: «و أمَّا سائر الملبسات والخصوصیات التي تفتقرن بها الأفراد ممَّا یوجب المزیة أو النقیصة أو لا یوجب شیئاً منهما فهی خارجة عن حقیقة الفرد، کخروجها عن نفس الطبیعة، وإنما

هی من العوارض اللاحقة للأفراد كقصر زيد وطوله وسواده وبياضه ونحو ذلك، فإنها غير مقومة لفرديته للإنسان، كما أنها غير دخيلة في الطبيعة نفسها» (خویی، موسوعة الامام الخویی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۸، ص ۳).

و به تعبیر دیگر می توان چنین بیان نمود که با توجه به اینکه تشخیص به وجود است و هر کدام از آن خصوصیات برای خود وجود مستقلی داشته که هم ذاتی است و هم تمایز هر کدام از آن ها از یک دیگر به اوست، دیگر نمی توان جزء الفردی را متصور شد زیرا هر آنچه هست همان طبیعت است و شیء ای نمی توان یافت که جزیی از فرد باشد ولی داخل در طبیعت نباشد.

البته هستند اندیشمندانی که با این نظر مخالف هستند و بر این نظر اند که می توان جزیی را فرض نمود که مربوط به طبیعت نیست بلکه جزء فرد برای آن طبیعت است. آخوند خراسانی معتقد است که بین طبیعت و فرد می توان قایل به تفکیک شد و معتقد است می توان برای صلاه، جزیی را فرض نمود که هر چند تشخیص آن طبیعت به آن جزء است ولی با نبود طبیعت دچار اختلال نمی شود (آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹ق: ص ۳۳).

پس به طور خلاصه باید چنین گفت که ایشان با توجه مبنایی که در تشخیص ارایه نمودند، بر این مطلب صحه نهادند که نمی توان در عنوان «خلل» جزء مستحبی را داخل نمود. خلل برای مواردی است که در صلاه یافت شود که در صورت عدم انجام آن ها، نقصی یا زیادتی بر صلاه وارد شود، پس زمانیکه نمی توان تصور جزء مستحبی را در نماز نمود، دیگر معنایی برای خلل در نماز با توجه به جزء مستحبی نمی توان یافت و همچنین فتوایی از نظر شرعی برای او تحقق ندارد.

۲. نقد استدلال محقق خویی با توجه به نظرات امام خمینی

امام خمینی یکی از فقها و اندیشمندان عرصه ی فقه است که از دقت نظر و تفکیک مسائل قابل توجه ای برخوردار است که با توجه به نقد هایی که می توان از کلام ایشان بر استدلال محقق خویی وارد دانست، این مطلب را به اثبات نمود. البته این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که ایشان به صورت مستقیم به نقد کلام محقق خویی نپرداخته اند و این نوشتار با مقایسه ی نظریات این دو به چنین نقدهایی دست پیدا کرده است. در اعتقاد امام خمینی جزء مستحبی در نماز وجود دارد و می توان خلل را با جزء مستحبی تصور نمود. و معتقد هستند که عنوان خلل مطلق هست و می تواند همه ی اجزاء نماز چه مستحبی و چه واجب را در بر گیرد (خمینی، الخلل فی الصلاه، ۱۴۲۶ق: ص ۹).

در ادامه ی نوشتار به نقدهایی محقق خویی از نگاه امام خمینی اشاره می شود:

۱.۲. عدم تفکیک بین مرکبات حقیقی و غیر حقیقی

اولین اشکالی که به محقق خوبی وارد می‌شود عدم تفکیک و تمایز بین مرکبات حقیقی و غیر حقیقی است. در یک تقسیم بندی می‌توان اشیایی را که تحقق دارند به ماهیات حقیقی و ماهیات غیر حقیقی تقسیم بندی نمود. که هر کدام از آنها احکام جداگانه و نحوه‌ی مواجهه با آنها متفاوت خواهد بود. همچنین مرکبات غیر حقیقی خود به مرکبات صناعی و مرکبات اعتباری تقسیم می‌شوند. عده‌ای مرکبات و ماهیات حقیقی را این چنین بیان می‌کنند: هی المرکبات من الجنس و الفصل و المادّة و الصورة. یعنی اشیایی که از ترکیب شده‌اند از جنس و فصل و ماده و صورت. که جنس و فصل آن اجزاء تحلیلی هستند که عقل آن‌ها انتزاع می‌کند ولی ماده و صورت در خارج تحقق دارند (فاضل لنکرانی، معتمدالاصول، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۲۱).

همچنین تعریف مرکبات صناعی را بدین صورت متذکر می‌شود: «وهی المرکب من الامور المتعدّده بحيث يكون لذلك المرکب عنوان واحد من دون توقّف علی أن تكون وحدتها معتبرهً باعتبار معتبر، و هذا كالمسجد و الدار و البيت و السریر و أمثالها». اموری که ترکیب شده‌اند از یک امور متعدد که دارای عنوان واحد می‌باشند و این وحدتشان به دست اعتبار کننده نیست؛ همانند مسجد (فاضل لنکرانی، معتمدالاصول، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۲۱).

همچنین ماهیات اعتباری را ترکیب شده از امور متعدده‌ای می‌دانند که به نظر واحد به آنها نظاره شده است زیرا که تمام آن امور متعدد در حصول غرض دخالت دارند و مصلحت بر تمام آنها بار می‌شود؛ همانند صلاه (فاضل لنکرانی، معتمدالاصول، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۲۱).

همانطور که از مثال‌ها و سخنان محقق خوبی پیداست ایشان هیچ تفکیک بین این امور انجام نداده است که همین خود سر منشأ اشکالات بعدی به ایشان می‌شود. به عنوان نمونه ایشان در بیان نادرستی محقق نائینی در فرق بین تعلق امر به طبایع و فرد این چنین می‌گوید: «وهو أنّ کل وجود سواء أكان جوهرًا أم عرضاً متشخص فی الخارج بذاته، فلا یعقل أنّ یكون متشخصاً بوجود آخر، وذلك لما عرفت من أنّ الوجود هو نفس الشخص وأنّ تشخص کل شیء به، فلا یعقل أنّ یكون تشخصه بشیء آخر أو بوجود ثانٍ، وإلّا لدار أو تسلسل، وعلیه فتشخصه بمقتضی قانون أنّ کل ما بالغير وجب أن ینتهی إلى ما بالذات بنفس ذاته» (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۱۹۸).

این سخن و احکامی که ایشان بیان می‌کنند مربوط به مرکبات حقیقی است که دارای وجودی مستقل و حقیقی در خارج هستند ولی ایشان این موارد را در مرکبات اعتباری همانند صلاه پیاده می‌کند. ایشان می‌فرماید: «ولناخذ مثلاً لذلك كالصلاة مثلاً فإنّ القائل بتعلق الأمر بالطباع یدعی أنّ الأمر تعلق بطبیعه الصلاة مع عدم ملاحظه أیه خصوصیه من الخصوصیات، والقائل بتعلقها بالأفراد یدعی أنّه تعلق بفرد ما من أفرادها، ولا یدعی أنّه تعلق بفرد ما من أفرادها وأفراد الطباع الاخری كالغصب أو نحوه، ضرورة أنّه لا معنی لهذه الدعوی أبداً، كيف فإنّ الأمر علی

الفرض متعلق بالصلاۃ علی کلا التقدرین، ولیس هو متعلقاً بها وبغیرها مما هو ملازم لها وجوداً وخارجاً، وقد عرفت أنّ تلك الأعراض واللوازم وجودات اخرى وأفراد لطبائع غيرها ومقولات مختلفة لكل منها وجود وماهیة مبین لوجود المأمور به وماهیته» (خویی، محاضرات فی اصول فقه، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۲۰۰).

پس به جهت عدم تفکیک ماهیت های مختلف که هر کدام احکام جداگانه ای نسبت به دیگری دارد، لذا همین مطلب سبب شده است تا ایشان احکام مرکبات حقیقی را در مرکبات اعتباری پیدا نموده و دچار خلط شود، البته هر چند مبنای ایشان در مرکبات حقیقی نیز خود با اشکالات اساسی مواجه هست که در نقدهای پیش رو بدان اشاره خواهد شد.

۲.۲. نقد قانون تشخیص در مرکبات حقیقی

محقق خویی با توجه به عدم تفکیک بین مرکبات حقیقی و غیر حقیقی به بیان قانون تشخیص به وسیله ی وجود پرداختند که تنها در مرکبات حقیقی جاری است و نمی توان آن ها در مرکبات غیر حقیقی جاری دانست. بر فرض عدم نیازمندی تفکیک بین این دو ماهیات، ایشان برداشت نادرستی را از این قانون بیان نمودند که مورد پذیرش امام خمینی نیست.

این قانون یک قانون فلسفی است که فلاسفه پیرامون آن سخنانی را بیان نموده اند و ریشه ی این مطلب را باید در مساله ی مهم اصالت وجود و اعتباریت ماهیت دانست که ملاصدرا برای اولین بار این مطلب را وارد فلسفه ی اسلامی نمود و مباحث فلسفی را بر روی آن بنا نهاد (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۳۳۴).

محقق خویی در توضیح این قانون بیان نمودند که هر وجود جوهری و هر وجود عرضی، دارای وجود ذاتی خود می باشد و نمی تواند تشخیص وجودی را شیء دیگری محقق کند زیرا تشخیص وجود ذاتی است و همین تشخیص ذاتی سبب می شود تا تمایز بین موجودات نیز تحقق پیدا کند. و به عبارت دیگر ایشان وجودات را همانند جزایر متعددی در نظر گرفته اند که در کنار هم واقع شده اند ولی به هم مربوط نیستند. اما این مطلب هر چند از نظر عرف شاید بتوان تلقی به قبول نمود ولی از نظر دقت فلسفی دچار اشکال است که بیان خواهد شد و شایسته است که در جهت بیان مطالب فلسفی به اهل آن مراجعه و مبانی صحیح را از آنان اتخاذ کرد.

البته هر چند اصل حرفی که محقق خویی در مورد تشخیص بیان نموده اند صحیح می باشد. یعنی تشخیص تنها به وجود است که اولین بار فارابی این مطلب را بیان نمود (طباطبایی، بدایه الحکمه، ۱۴۱۴ق: ص ۶۵) ولی فهم صحیحی محقق خویی از تشخیص ارایه نمودند که بیان می شود.

ایشان یک موجود مرکب را که دارای ماهیت های مختلف است همانند جزایر وجودی در نظر گرفتند که هر کدام از آن ماهیات وجود مختص به خود را دارای می باشد لذا ماهیت کم نمی تواند تشخیص به طبیعت انسان

بدهد. این حرف درستی است ولی نه به این خاطر که هر کدام از آنها وجود مستق‌لی از خود دارند بلکه از این جهت که ماهیات مختلف تشخیص بخش نیستند بلکه از عوارض تشخیص می‌باشند، حضرت علامه مصباح یزدی در این رابطه می‌فرماید: واما عوارض مشخصه را که تشخیص هر یک از آنها در گرو وجود خودش می‌باشد تنها به عنوان نشانه‌هایی از تشخیص ماهیت معروض می‌توان به حساب آورد نه اینکه حقیقه موجب تشخیص آن بشوند (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۳۱۰).

نظر صحیح و نگاه صحیح به مساله این است که یک وجود بیشتر نمی‌باشد در هر مرکبی، ماهیات مختلف از آن وجود منتزع می‌شوند و به عبارت دیگر یک روح بسیط و واحدی در همه‌ی آن ماهیات در جریان است که عقل از مراتب مختلف وجود، ماهیت‌های مختلف را انتزاع می‌کند و به تعبیر شهید مطهری هستی‌داری مرتبه است که ذهن و عقل از هر مرتبه‌ای ماهیتی را می‌گیرد پس در این صورت نمی‌توان گفت که اعراض ربطی به وجود طبیعت ندارند (مطهری، مجموعه آثار شهیدمرتضی مطهری، ۱۳۸۳: ج ۹، ص ۷۱).

حضرت امام نیز همین مطلب را بیان می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: فَإِنَّ الْمَاهِيَاتِ الْحَقِيقِيَّةَ لَمَّا وَجَدَتْ بِالْوُجُودِ وَ تَشَخَّصَتْ بِهِ، تَتَّحِدُ مَعَهَا جَمِيعَ لَوَازِمِ الْمَاهِيَّةِ وَ عَوَارِضِهَا وَ عَوَارِضِ الْوُجُودِ، فَإِنَّ حَقِيقَةَ الْوُجُودِ [تدور] مدار الوحدة و جمع الكثرات بنحو الوحدة و البساطة مع عدم انثلام وحدتها، فالفرد الخارجي بجمع خصوصياته عين الماهية وجوداً، فصح فيها تصور مقومات الماهية و أجزاء الفرد (خمینی، مناهج الوصول الى علم الاصول، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۱۷۴).

پس به طور خلاصه محور سخن امام خمینی آنست که یک وجود بیشتر نیست که جمیع کثرات را در خود جای می‌دهد.

۳.۳. عدم تشخیص صحیح نزاع در مرکبات اعتباری

سومین نقدی که می‌توان بر محقق خویی وارد دانست، از این قرار است که ایشان مشکل اصلی در عدم تصور جزء الفرد در مرکبات اعتباری را مورد دقت قرار نداده‌اند. ایشان مشکل را همان مطالبی دانستند که در اشکال دوم بیان شد یعنی هر کدام از ماهیات وجود مستق‌لی دارند و همچنین فرد شیء، اضافه‌ای نسبت به طبیعت ندارد لذا نمی‌توان جزیی را تصور نمود که در برای فرد است ولی در طبیعت نیست.

اما نزاع اصلی با توجه به نقدهای پیشین، این مطلبی که ایشان بیان نمودن نیست که در این قسمت از نوشتار به بیان نزاع اصلی اشاره نموده خواهد شد.

همانطور که بیان شد نحوه‌ی مواجهه با مرکبات اعتباری، متفاوت با مرکبات حقیقی است و عدم رعایت این مطلب سبب خلط بین حقیقت و اعتبار می‌شود.

امام خمینی مشکل تصور جزء الفرد در مرکبات اعتباری را چنین بیان می کنند: و لکن تصویره فی الاعتباریات لا یخلو من غموض؛ و ذلك لأنّ الموجود منها حقيقةً هو الأجزاء، و أمّا الهيئَةُ التركيبية فليس لها وجود إلاّ بالاعتبار. فحينئذٍ يقع الإشكال في تصوير جزء الفرد؛ إذ كلّ ما وجد في الخارج من الزوائد فهو موجود بحیاله، و له تشخّص خاصّ، و ليس هناك شيء يربطه بسائر الأجزاء السابقة؛ سوى اعتبار مجموعها بنحو الوحدة مرّة أخرى. و من المعلوم: أنّه يكون حينئذٍ ماهية اعتباریه اخرى في قبال الاولى، و يكون المصداق الخارجی مصداقاً لتلك الماهية مع هذه الزيادة، و بدونها يكون مصداقاً للأولى (سبحانی، تهذيب الاصول، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ص ۱۲۷)

اشکال در تصویر جزء الفرد در مرکبات اعتباری بدین شکل است که ماهیات اعتباری همانطور که از اسم آن ها پیداست اعتباری هستند یعنی اعتبار کننده ای برای این اجزاء، اعتبار روح واحد و وحدت نموده است ولی در خارج چنین وحدتی واقعاً نیست زیرا هر کدام جزئی است که در کنار یک دیگر چنین مجموعه ای را به وجود آورده اند و اگر این اعتبار نبود چنین مرکبی شکل نمی گرفت. با توجه به این مطلب اگر جزئی اضافه ای در نظر گرفته شود در این صورت ماهیت جدا گانه ای خواهد شد که غیر از ماهیت اعتباری اول خواهد بود به عنوان مثال اگر اجزاء صلاه را ده جزء در نظر گرفته است، صلاه یک ماهیت ده جزئی است و اگر جزئی به آن اضافه شود یک ماهیت یازده جزئی خواهد شد که دیگر ماهیت ده جزئی نیست. علت این مطلب هم آنست که در مرکبات اعتباری وجود حقیقی تحقق ندارد که بتوان کثرات را در خود جای دهد بلکه تنها به اعتبار، معتبر است. پس اگر جزء الفرد در نظر گرفته شود دیگر ربطی به ماهیت قبلی ندارد یک ماهیت جدید خواهد بود.

۴. جمع بندی

تصور شیء مقدم بر بار نمودن حکم وصفی بر آن شیء است. در مورد حکم شرعی از شریعت نیز باید ابتدا بتوان تصویری از آن ارایه نمود و بعد به سراغ حکم آن رفت. جزء مستحبی در صلاه یکی از مسائلی است که پیرامون آن اختلاف نظرهایی از جهت تصور آن در صلاه شده است. از این میان اندیشمندانی که همچون محقق خوئی و امام خمینی که خود استخوانه های عرصه ی فقهات هستند در تصور جزء مستحبی نظری کامل ا مقابل هم اتخاذ نمودند. مرحوم خوئی بر این نظر بود که نمی توان جزء مستحبی را در صلاه تصور نمود و استدلالی بر این مطلب بیان نمود که این استدلال از آبخور مباحث فلسفی اتخاذ شده بود. با توجه به مقدمات سه گانه ی «ملاک تشخیص وجود است» و «فرقی بین طبیعت و فرد نیست» و «ملابسات و اعراض خارج از طبیعت هستند» به این نتیجه رسیدند که نمی توان جزء مستحبی تصور نمود. همانطور که پیداست ریشه ی همه ی این نظریه، نوع برداشت از قانون تشخیص است.

اما مرحوم امام خمینی معتقد بر تصور جزء مستحبی در نماز بوده و فرمودند می تواند خلل به سبب جزء مستحبی در نماز باشد. هر چند که امام خمینی مستقیماً به نقد محقق خویی نپرداخته است ولی از مقایسه ی نظرات این دو عالم فقیه می توان به نقدهای امام خمینی بر محقق خویی دست پیدا نمود. اولین نقد ایشان عدم تفکیک بین مرکبات حقیقی و غیر حقیقی است که خود در نوع مواجه با موضوع موثر است و دوم نقد برداشت نا صحیح از قانون تشخیص است و سومین اشکال ایشان بر محقق خویی از این قرار بود که بر فرض عدم صحیح دانستن اشکالات قبلی اما نزاع در مرکبات اعتباری، مطلب دیگری است که محقق خویی اصلاً به آن اشاره ننموده است و محقق خویی اشکالی را مطرح نموده است که محل نزاع نیست و ربطی به مطلب ندارد.

نکته مهمی که از مقایسه این دو فقیه بدست می آید آنست که عدم تبصر در فلسفه می تواند یک فقیه را در فتوا دچار مشکل کند.

فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، «کفایه الاصول»، اول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
۲. خمینی، روح الله، «الخلل فی الصلاه»، دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران، ۱۴۲۶ق.
۳. خمینی، روح الله، «مناهج الوصول إلى علم الأصول»، اول، اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، قم، ۱۴۱۵ق.
۴. خویی، ابوالقاسم، «محاضرات فی اصول فقه»، سوم، اول، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی قدس سره، قم، ۱۴۲۲ق.
۵. خویی، ابوالقاسم، «موسوعه الامام الخوئی»، هجدهم، اول، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی قدس سره، قم، ۱۴۱۸ق.
۶. سبحانی، جعفر، «تهذیب الاصول»، اول، اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران، ۱۴۲۳ق.
۷. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، «العروة الوثقی مع تعلیقات (خمینی، خویی، گلپایگانی، مکارم)»، اول، اول، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم، ۱۴۲۸ق.
۸. طباطبایی، محمد حسین، «بدایه الحکمه»، اول، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

۹. طباطبایی، محمدحسین، «نهایة الحکمة (تعلیقه زارعی سبزواری)»، پنجم، جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۳۰ق.
۱۰. فاضل موحدی لنگرانی، محمد، «معمدا لاصول»، اول، اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۴۲۰ق.
۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی، «آموزش فلسفه»، اول، دوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۲. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار استاد شهید مطهری»، ج ۹، هفتم، صدرا، تهران، ۱۳۸۳.